

یکشنبه ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

جلسه ۷۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم کن لولیک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعینا حتی تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طویلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشایعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى يوم القيامة.

\*\*\*\*\*

[خلاصه درس:

بحث قطع:

علم اجمالی:

کفایت امتثال اجمالی از امتثال تفصیلی:

۱- کلام آقای نائینی در طولیت امتثال اجمالی نسبت به امتثال تفصیلی

۲- صورت شك

۳- دو تقریب فوائد و أجواد در صورت شك

۴- اشکالات آقای صدر بر کلام آقای نائینی در صورت شك]

کلام در این بود که آیا با تمکن از امثال قطعی تفصیلی، امثال اجمالی مجزی هست یا مجزی نیست؟ اگر نبوت به شك رسید، مرحوم آقای نائینی در فوائد فرموده - علی ما نقله السيد الصدر - اینجا مقتضای قاعده تعیین است و باید احتیاط کند. به این کلام اشکال کردیم و اشکال آخر این بود که در دوران امر بین تعیین و تخییر در تکلیف مقتضای قاعده برائت است، ولی در احکام وضعیه مقتضای قاعده تعیین است.

آن چه مرحوم آقای خوئی و بعضی دیگر فرموده اند یعنی ما در سه مقام تعیین و تخییر داریم: ۱- در مقام حجیت که مقتضای قاعده تعیین است. دیروز در این قسم صحبت کردیم. ۲- در مقام تراحم که مقتضای قاعده تعیین است. دیروز اشاره کردیم که اگر مثلاً قریب غروب آفتاب شخصی وارد مسجد. هم صلوات آیات بر او واجب شده بود و هم صلوات یومه، و ما احتمال دادیم که صلوات یومه اهم باشد. اگر احتمال اهمیت هم در صلوات یومه دهیم و هم در صلوات آیات دهیم، مقتضای قاعده تخییر است. اما اگر احتمال اهمیت را فقط در صلوات یومه دهیم بدین معنی که صلوات یومه یا ملاکاً برابر صلوات آیات است، یا اهم از صلوات آیات است. اینجا معروف و مشهور فرموده بودند که باید محتمل الأهمية را اخذ کنیم زیرا اگر محتمل الأهمية را اخذ کنیم، چنانچه ترک واجب آخر کنیم قطعاً معذور هستیم زیرا یا با این، مساوی بوده یا این اهم بوده، به عبارت أدق قطعاً واجبا دیگر ساقط شده است. اما اگر ما رجوع کنیم به صلوات آیات و صلوات آیات را اتیان کنیم، شك می کنیم که بعد خواندن صلوات آیات آیا وجوب صلوات یومه ساقط شده یا ساقط نشده. احتمال می دهیم که ساقط نشده باشد زیرا ممکن است آن، محتمل الأهمية باشد.

این فرمایش که در کلمات آقای خوئی ره و جماعت دیگر هست، در یک صورت درست است و آن جایی می باشد که محتمل الأهمية خطاب لفظی داشته باشد. اگر محتمل الأهمية خطاب لفظی داشته باشد دیگر فرقی نمی کند که واجب آخر خطاب لفظی داشته باشد یا خطاب لفظی نداشته باشد. عمده آن محتمل الأهمية است، اگر خطاب لفظی داشته باشد و ما مشغول واجب آخر شویم، شک می کنیم که این وجوب ساقط شده یا ساقط نشده، خب اینجا اطلاق این خطاب محتمل الأهمية وجود دارد. اطلاق این خطاب محتمل الأهمية محکم است. اما اگر محتمل الأهمية خطاب لفظی نداشته باشد، مقدمات حکمت در آن تمام نشود، شک می کنیم چنانچه مشغول آخر شدیم، آیا واجب محتمل الأهمية ساقط شده یا ساقط نشده؟ و آیا وجوب آن هنوز باقی است یا وجوب آن باقی نیست؟ خب اینجا رفع ما لا يعلمون زیرا در جایی که مشغول صلوات آیات شویم، در تنجز واجب آخر شک داریم.

سوال: شما قائل هستید که طبق مسلک عدلیه هر جا ملاک باشد امر لازم نیست. حال اگر محتمل الأهمية با اجمال ثابت شده بود، ولی آن خطاب دیگر اطلاق داشته باشد به اطلاقش تمسک می کنیم ...

جواب: در آنجا قطع داریم اطلاقش ساقط شده زیرا یقین داریم وقتی ..... فرض این است در جایی است که دو متزاحم هستند و ملاکاتشان یکی است. بله اگر کسی بگوید در جایی که متزاحم هستند ممکن است شارع یکی را مقدم بدارد، چنانچه کسی این را گفت حق با شما ولی در باب متزاحمین اگر کسی گفت وقتی هر دو مساوی هستند احتمال نمی دهیم شارع یکی را مقدم بدارد دیگر اطلاق دیگری ساقط شده. بله اگر کسی گفت لعل شارع یکی مقدم داشت ... اشکال ندارد و فرمایش شما خوب است. ممکن است کسی بگوید شما که قبول ندارید که اگر ملاک مساوی باشد باید تعخیر باشد، خب ممکن است شارع در جایی حکم جعل کرده باشد ... اگر کسی این احتمال را دهد، بله اگر آن طرف مقابل اطلاق لفظی داشته باشد، اطلاق لفظی آن مقدم است.

یک صورت را استثناء می کنیم و آن در جایی است که طرف مقابل استصحاب داشته باشد و استصحاب را در شبهات کلیه الهیه حجت بدانیم، حال یا اصل استصحاب را منکر نشویم کما انکرنا یا چنانچه اصل استصحاب را منکر نشدیم، در شبهات حکمیه منکر جریان استصحاب نشویم کما انکره السید الخوئی ره، در اینجا دیگر نوبت به براءت نمی رسد کما اینکه اگر نزدیک غروب آفتاب، وارد مسجد شدم، هم زمان یکی از اسباب نماز آیات رخ داد و نماز آیات واجب شد و نماز یومیه نیز واجب بود. اینجا نماز یومیه از اول وقت واجب شده، شک می کنم که اگر مشغول به صلات آیات شوم، وجوب صلات یومیه ساقط می شود یا ساقط نمی شود، استصحاب بقاء وجوب می کنم. اگر کسی استصحاب بقاء وجوب را کافی بداند دیگر نوبت به براءت نمی رسد. هذا تمام الکلام بنابر تقریب که در فوائد الاصول - علی ما نقله السید الصدر - بیان شده است. اما آقای صدر می فرماید یک تقریبی در اجود التقریرات شده است. مرحوم میرزای نائینی می فرماید: ما می گوئیم احتمال می دهیم عقل این امثال تفصیلی را در امثال قید کند. تارة ممکن است بگوئیم عقل امثال تفصیلی را در مقام طاعت و امثال اخذ می کند و می گوید «بر عباد واجب است که تکلیف را امثال کنند به امثال تفصیلی»، اخری می گوئیم شارع امثال تفصیلی را در متعلق تکلیف اعتبار کرده منتهی چون این قید در متعلق تکلیف قابل اخذ نیست و مانند قصد قربت است و از انقسامات ثانویه است، دیگر نه مجرای براءت است و نه مجرای اطلاقات است. وقتی نه مجرای براءت شد و نه مجرای اطلاق شد، عقل می گوید باید احتیاط کنی و امثال تفصیلی را مقدم کنی.

توضیح مطلب: تارة کسی می گوید امثال تفصیلی در غرض شارع دخیل است، حال یا هم در غرض و روح تکلیف دخیل است و هم در خطاب دخیل است، یا در خطاب قابل اخذ نیست اما در روح تکلیف و غرض مولی دخیل است. اینجا باید امثال تفصیلی کنیم. دلیل بر این امثال تفصیلی چیست؟ روایت و آیه ای ندارد پس دلیلش چیست؟ ایشان می فرماید: ممکن است کسی بگوید «اجماع». اجماع در مقام نیست زیرا این مطلب اصلا در کلام قدما مطرح نیست و لکن

لقائل ان يقول که اینکه جمله ای از فقها فرموده اند، منشأ شک و احتمال می شود و احتمال می دهیم که شارع مقدس این امثال تفصیلی را در متعلق تکلیف اخذ کرده باشد. اگر بگویید «در متعلق تکلیف اخذ نکرده زیرا امکان ندارد اخذ کند» می گوییم در روح تکلیف که غرض مولی است دخیل است. بما اینکه امکان ندارد اخذ شود، جای براءت نیست زیرا شک در تکلیف نیست. این یک تقریب.

یک تقریب این است که بگوییم امثال تفصیلی تکلیف، قید شرعی نیست و شارع در متعلق تکلیف اخذ نکرده بلکه این قید عقل است. عقل می گوید امثال باید طوری باشد که مثلاً حسن باشد و با تمکن از امثال تفصیلی، امثال تفصیلی حسن است لذا این امثال تفصیلی را در امثال عقل دخیل می داند. اگر عقل دخیل بداند دیگر جای براءت نیست زیرا ادله براءت از این قیودی که عقل آنها را معتبر می داند منصرف است.

جواب از این تقریب ها این است که اولاً اگر گفتیم امثال تکلیف در متعلق تکلیف دخیل نیست زیرا از انقسامات ثانویه هست، آن وقت چند جواب دارد.

جواب اولاً این است که ما گفتیم که انقسامات اولیه، انقسامات ثانویه در متعلق تکلیف قابل اخذ است. ثانیاً بین قصد امر و بین امثال تفصیلی فرق است. قصد امر از انقسامات ثانویه است زیرا تا امری نباشد قصد امر معنی ندارد ولی امثال تفصیلی از انقسامات اولیه است. امثال تفصیلی یعنی وقتی شما این عمل را اتیان می کنید، شک در وجوب آن نداشته باشید. اگر شک در وجوبش نداشته باشید آقای صدر می گوید این امثال صحیح است. قیدی که شارع اخذ می کند شک در وجوب است.

سوال، جواب: شک در وجوب متوقف بر این نیست که وجوبی باشد. اگر قرار باشد شک در وجوب متوقف باشد بر اینکه وجوبی باشد خب در این صورت همیشه حالت علم به وجوب است زیرا شما می گوید شک در وجوب محال است مگر اینکه وجوب باشد، خب اگر وجوب باشد من علم به آن دارم دیگر ..... در امثال اجمالی بحث در وجوب این عمل است و صلوات در این،

وجوب ندارد ..... همین که شارع یک وجوباتی جعل کرده باشد یا اصلا احتمال دهیم که شارع یک وجوباتی جعل کرده، شک در وجوب حاصل می شود.

امثال تفصیلی یعنی شک در وجوب نداشته باشد. وقتی شک در وجوب نباید داشته باشید، شک در وجوب از انقسامات اولیه است و این، متوقف بر این نیست که باید یک امری وجود داشته باشد. این مثل قصد امر نیست. این مثل علم به امر نیست.

اشکال دوم این است که همان طور که مرحوم آقای آخوند در کفایه فرمود اگر در قصد امر، دست ما از اطلاق لفظی کوتاه شد نوبت به اطلاق مقامی می رسد. مولی در مقام بیان این است که هر چه در غرضش دخیل هست را ذکر کند. وقتی امثال تفصیلی را ذکر نکرده معلوم می شود که در غرضش دخیل نیست. ان قلت: اطلاق مقامی باید در مقام بیان باشد. فرق بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این است که وقتی مولی گفت «احل الله البیع» نمی توان گفت «مولی در مقام بیان نیست» زیرا اصل اولی این است که هر متکلمی که دارد صحبت می کند، در مقام بیان تمام قیود متعلق و موضوع و حکم است، ولی در اطلاق مقامی این گونه نیست و اصل اولی بر بیان نیست. برای بیان باید قرینه داشته باشیم و آن را از خارج احراز کنیم. اگر مولی گفت «اکرم زیدا و عمروا» نمی توانیم بگوییم مولی اکرام غیر زید و عمرو را نخواسته زیرا مولی در مقام بیان وجوب اکرام همه افرادی که اکرامشان را می خواهد بوده، چرا که این از کجا! این نیاز به دلیل دارد. قلت: اطلاق مقامی دلیل می خواهد ولکن در بعضی از موارد، قرینه عامه برای اطلاق مقامی وجود دارد. یکی از آن جاهایی که قرینه عامه داریم جایی است که قید از مما یغفل عنه العامة باشد و نوع مردم از آن قید غافل باشند. اگر نوع مردم از این قید غافل باشند مقتضای قاعده این است که قطعا باید مولی در مقام بیان باشد زیرا اگر قیودی را مردم نمی فهمند و احتمال آن را نمی دهند و نوع مردم نسبت به آن غافل هستند مولی باید بیان بفرماید و اگر بیان نفرماید نقض غرضش است. این امثال تفصیلی از مما یغفل عنه العامة است. چه کسی این را متوجه می شود. پس به اطلاق مقامی تمسک می کنیم.

اگر کسی به اطلاق مقام خدشه وارد کرد و گفت نه اطلاق لفظی داریم و نه اطلاق مقامی داریم. خب رفع ما لا یعلمون. چرا؟ زیرا رفع ما لا یعلمون مختص به قیودی که اخذ آنها در متعلق ممکن است نیست. هر قیدی که در غرض شارع داخل باشد ... ما شک داریم داخل است یا داخل نیست، رفع ما لا یعلمون. چه کسی گفته رفع ما لا یعلمون منصرف است!

اگر کسی به این هم اشکال کرد و گفت ما قبول نداریم. خب قبح عقاب بلا بیان. چنانچه در غرض شارع امثال تفصیلی دخیل است، شارع باید بیان نماید و اگر بیان نکرد قبح عقاب بلا بیان جاری می شود زیرا اگر چیزی در غرض شارع دخیل باشد بیان آن عقلاً ممکن است مثلاً به قضیه خبریه و به خطاب مستقل می تواند بفرماید امثال تفصیلی در غرض من دخیل نیست. وقتی فرموده قبح عقاب بلا بیان جاری می شود. هم براءت، هم قبح عقاب بلا بیان، هم اطلاق لفظی و هم اطلاق مقامی تام تمام است.

سوال، جواب: ادله احتیاط که به رفع ما لا یعلمون تخصیص خورده است ..... در اقل و اکثر گفتیم که نفس علم اجمالی بیان است ..... اینجا علم اجمالی نیست. احتمال را که ما نگفتیم بیان است. اینجا گفتیم احتمال می دهیم که امثال تفصیلی در غرض مولی دخیل باشد ..... نه، شما مگر این را بفرمایید که وقتی شما گفتید رفع ما لا یعلمون به قیود عقلیه ناظر نیست و از اینها منصرف است. خب مقید اطلاق «اخوک دینک فاحتط لدینک» رفع ما لا یعلمون است، وقتی رفع ما لا یعلمون جاری نشد، اطلاق اخوک دینک به قوت خود باقی ست. خب آن کسی که می گوید رفع ما لا یعلمون انصراف دارد، او اخوک دینک را هم می گوید انصراف دارد.

سوال، جواب: نه اگر شک کردید. فرض این است ..... ما داریم بحث را منقح می کنیم. نه اشکال به آقای نائینی ره یعنی اگر کسی گفت نوبت به شک می رسد. اولاً خود آقای نائینی ره چطور فرموده در دوران امر بین تعیین و تخیر می شود، در شک هم ایشان قبح عقاب بلا بیان را جاری نمی کند.

سوال، جواب: آخر اگر الآن مولی اخذ نکرده ...، شما می خواهید به اطلاق تمسک کنید. نمی شود، کسی که اطلاق را محال می داند دیگر نمی تواند به اطلاق تمسک کند ..... اولاً اگر عرف متوجه امثال تفصیلی نمی شود، پس اطلاق را هم نمی فهمد. اطلاق برای قیودی است که عرف آنها را متوجه شود. الآن اگر کسی گفت «جثنی بماء» اطلاق دارد و آب از کره مریخ را هم می گیرد. اگر آن آقا اصلاً حواسش به آن نیست دیگر اطلاق معنی ندارد زیرا در اطلاق باید ملتفت به آن فرد شود. وقتی ملتفت به آن فرد شود، می گوید امثال تفصیلی مما لا یمكن اخذه فی متعلق الامر به خاطر اینکه قصد امر متوقف بر این است که امری باشد. اینکه او متوجه نباشد و اخذ کند به درد نمی خورد. این مثل آن می ماند که یک جایی یک عوامی متوجه نشود به اطلاق اخذ کند. بله اگر او در واقع طوری باشد که نوع مردم متوجه نمی شوند، خب آنکه همان اطلاق مقامی است که ما عرض کردیم باید به هر وسیله ای بیان بفرماید.

این در ما نحن فیه نیست به امثال تفصیلی. منتهی یک اشکالی که به کلمات آقای صدر هست این می باشد که شما امثال تفصیلی را به عدم شک در وجوب برگردانید. این اولاً یک اشکالی دارد و آن این است که ما در امثال اجمالی شک در وجوب نداریم. ما علم به وجوب داریم. او باید بگوید به عدم شک در انطباق واجب. قید را باید این طور بیاورید. شاید هم مقصود ایشان همین است. می گوییم عدم شک در انطباق واجب دو مورد دارد. یک مورد این است که انسان غافل باشد اما این مورد مقصود نیست. یک مورد یعنی قطع به انطباق متعلق وجوب بر این شخص، خب قطع به انطباق متعلق وجوب بر این شخص می شود جزء انقسامات ثانویه. بله شک در وجوب از انقسامات اولیه است زیرا شک در وجوب متوقف بر این نیست که وجوبی باشد. اگر کسی بگوید شک در وجوب متوقف است بر اینکه وجوبی باشد بدین معنا است که اصلاً شک در وجوب محال است زیرا اگر وجوبی باشد من علم دارم. ولی عدم شک در وجوب یا عدم شک انطباق متعلق بر این فرد، دو فرد بیشتر ندارد یا مقصود علم به انطباق است یا مقصود غفلت است. غفلت



که نیست پس مقصود علم است و علم از انقسامات ثانویه است. به همین جهت اینکه بخواهیم در ما نحن فیه علم را از انقسامات اولیه کنیم درست نیست.

آن اطلاق مقامی، فرمایشاتی است که دیگران فرموده اند. اما رفع ما لا یعلمون و اینها هم ... آیا مقصود از رفع ما لا یعلمون، رفع ما لا یعلمون غرض شارع است یا رفع ما لا یعلمون تکلیف شارع است؟ ممکن است کسی بگوید رفع ما لا یعلمون غرض شارع است. حتی اگر کسی گفت رفع ما لا یعلمون اطلاق ندارد و فقط مقصود جایی است که متعلق تکلیف و تکلیف شارع را نداند، فحوای آن همین است که غرض نیز این گونه است زیرا تکلیف که به درد نمی خورد. آن یک سیاق برای ابراز غرض است. مهم غرض مولی است. متعارف عرفی از رفع عن امتی تسع که از آنها رفع ما لا یعلمون است مقصود یعنی غرض شارع است. فکر نمی کنم که اگر جایی مولی نتواند تکلیف کند ولی نمی دانیم غرض دارد یا غرض ندارد، الآن تکلیف نمی تواند بکند اما نمی دانیم آب می خواهد یا آب نمی خواهد، کسی بگوید رفع ما لا یعلمون جاری نمی شود. قطعاً رفع ما لا یعلمون جاری می شود. هذا تمام الکلام در اینکه امثال اجمالی در رتبه بعد از امثال تفصیلی است.

فتلخص مما ذکرنا که ما هیچ وجهی که به اندازه سر سوزن دلالت داشته باشد بر اینکه امثال تفصیلی مقدم است پیدا نکردیم.

این نسبت به امثال اجمالی از امثال تفصیلی که علم دارد. اما اذا دار الامر بین امثال تفصیلی تعبدی و امثال اجمالی. آیا امثال تفصیلی تعبدی بر امثال اجمالی مقدم است یا این مقدم بر امثال اجمالی نیست؟ وجهی ندارد که کسی بگوید امثال تفصیلی تعبدی مقدم بر امثال اجمالی است زیرا در امثال اجمالی من ملاک را قطعاً استیفاء می کنم ولی در امثال تعبدی معلوم نیست. چنانچه دو ثوب باشد که یکی از آنها نجس است، اگر در هر دو نماز بخوانم ملاک را استیفاء کردم اما اگر ذی الید گفت این پاک است یا بینه قائم شد که این طاهر است، اگر من در آن نماز بخوانم یقین ندارم که ملاک را استیفاء کردم لذا امثال اجمالی قطعاً با تمکن از امثال تفصیلی

تبعیدی مجزی ست و وجهی برای تقدم آن نیست. به همین جهت اینکه در رساله ها نوشتن اگر تارک اجتهاد و تقلید، احتیاط کند اشکال ندارد منتهی باید یک کسی که محتاط است در این مساله مجتهد باشد ۱- با وجود امثال تفصیلی، امثال اجمالی کافی ست. ۲- احتیاط را بلد باشد مثلا می گویند اگر یک شخصی که در عده بود، دخول کند در حالی که جاهل است، احوط این است که این عقد باطل است و بنابر احتیاط ازدواج نکند. خب این محتاط باید بفهمد که یعنی ازدواج نکند و اگر ازدواج کرد باید هم طلاق دهد و هم مجددا با آن ازدواج کند زیرا اگر طلاق ندهد چه بسا آن زن الآن ذات بعل باشد. خود کیفیت احتیاط و اینکه در کجا ها چطور احتیاط کند نیاز به سواد دارد. از این مهم تر در بعضی از موارد احتیاط ممکن است و مثل دوران امر بین محذورین است، مثلا الآن سر چهار ماه شده و این زن نقای از دم پیدا کرده ولی غسل نکرده. طاهر شده ولی متطهره نشده. خب اینجا احتیاط ممکن نیست زیرا احتمال می دهد الآن وطی واجب باشد زیرا سر چهار ماه شده و وطی واجب است و نیز احتمال می دهد وطی حرام باشد زیرا نقای از دم فایده ندارد و باید تطهر حال شود زیرا آیه شریفه می فرماید «فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» اینجا احتیاط ممکن نیست. اگر کسی با عدم تمکن از احتیاط ... خب اینجا باید برود تقلید کند اگر مجتهد نباشد. پس باید اصل این مساله را که احتیاط جایز است با وجود تقلید و امکان اجتهاد. ثانيا باید کیفیت احتیاط در بعضی از موارد را بفهمد. ثالثا احتیاط ممکن باشد اما اگر مثل این مثالی که عرض کردم دوران امر بین محذورین شد دیگر نمی تواند احتیاط کند. اگر این سه تمام باشد، مکلف یا باید مقلد باشد یا مجتهد باشد و یا باید احتیاط کند. اگر این سه مساله را متوجه نشود باید تقلید کند.

بعضی از این عمامه به سرهایی که عوام هستند ... یک وقتی تقریبا حدود بیست و هفت سال پیش ما خدمت مرحوم استاد بودم. یک آقای آمد و به ایشان عرض کرد «من زن و بچه را ارجاع به شما دادم. خودم که احتیاط می کنم» بعضی خیال می کنند چون تقریبا نیمه مجتهد هستند لذا احتیاط می کنند. من همان جا می خواستم بگویم شما همین که احتیاط می کنید را توضیح دهید که چه

کار می کنید. همین شبهه آقای نائینی ره را. بعد دیدم ممکن است استاد ره ناراحت شود و بگوید این پیر مرد حالا به دین ما آمده ... یکی از واجبات هم این نیست که آدم به بی سواد بفهماند که تو بی سواد هستی. ارشاد جاهل در جایی واجب است که قابل ارشاد باشد.

آن عمامه به سرهایی که بی سواد هستند و خیال می کنند با سواد هستند اصلا قابل ارشاد نیستند لذا ارشاد جاهل در آنها معنی ندارد. ولی اینها هنر نیست که کسی خیال کند چون من ... خدا رحمت مرحوم استاد قبل از مرجعیت بر سر چهار راه بیمارستان می ایستاد تا تا کسی سوارش کند. یک وقت فرمود یک ماشینی ما را سوار کرد و داخل آن یک طلبه بود. او نوشته هایش را به من داد و بعد گفت اینها را ببین و بگو من مجتهد هستم تا تقلید بر من جایز نباشد. ایشان به او فرموده بود که برو تقلید کن و شک نداشته باشد که مجتهد نیستی. عرض کردم آقا حالا ... فرمود نه کسی که مجتهد است از این سوال ها نمی کند. این که طلبه دنبال مدرک اجتهاد بگردد یا بگوید نوشته های من را نگاه کن از آدم های بی سواد سر می زند زیرا همیشه آدمی که در جیب پور ندارد در صف وام و ... می ایستد ولی کسی که در جیب پور دارد از جلوی بانک رد نمی شود. کسی که واقعا مجتهد باشد به ریش دیگران می خندد منتهی دو قسم هستند یک قسم در دل می خندد و ظاهر را حفظ می کند و یک قسم در ظاهر هم می خندد.

فتلخص مما ذکرنا کسی که بخواهد احتیاط کند باید این سه مساله ای را که عرض کردم بلد باشد، حال یا این سه مساله را تقلید کند یا در اینها مجتهد باشد.

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم

اجمعین